رباعی

از شیعه سزاوار بود نیت صاف
هم رحم از او دست خوش تا بهم انصاف
آن را که نه رحم باشد و نه انصاف
تو شیعه مگو شیوه بگو و عاف

رباعی

خلق خوش وجود و رحم و اوصاف نکو
حیف است برای غیر شیعه یعنی که عدو
آن را که صراط مستقیم است رهش
زیبد که صفت خوش شود زینت او

هذا کتاب رباعیات فی بیان خیر الدیانات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الموجودات محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعادیهم و منکری فضائلهم و منقصی مراتبهم والغالین فیهم والمفترین علیهم ابد الابدین

رباعی

الحمد سزاوار خدای احد است
کو لم یلد و لم یولد و فرد و صمد است
صلوات و سلام بی حد و بی عد باد
بر روح نبی و آل آن معتمد است

رباعی

پس لعنت حق بدشمنان شان بادا
از حال بهر لحظه الی یوم جزا
وان مفتیان مفرطان مفرطها
کز کفر گری کوفته ذیل سگها

رباعی

چون عمر گذشته و شده نوبت باد
تا چون دکان سفر کنم جانب باد
این چند رباعی پی دین اخیار
گفتم از وجود خود در ابتداء

رباعی

شاید که ز بعدم یکی از اهل رشاد
چشمش از طبع مرا دید و بداد
یک فاتحه تحفه ام بتوفیق جواد
خیری برسد بروحم از اهل وداد

رباعی

ز آثار دعای خیر بلی دل زنند
شاید که ببخشدم خدا بنده
دست خالی چه حسن برفتم بسفر
چشمی دارم بلطف ارزنده

رباعی

چون مردم در کنج لحد خوابیدم
امّا در عملهای خودم را دیدم
از کار بد و خوب شود دستم قطع
اندم بدعای خلق دان امیدم

رباعی

خواهی که بفیضی برسی ای مرد خدا
فیضی برسان بمرده ها در دنیا
تا انکه تو هم چو ما چو بیچاره شوی
فیضی برسد بروحت از اهل وفا

رباعی

اینک بشروع انچه دادم وعده
پرداختم و مخالفت ناکرده
از انچه که فهمیدم در دوره عمر
گفتم از ان که بود لبرار زنده

رباعی

اسباب شعور و عقل را چون داری
باید که تو دین حق بدست اری
ان دین پدر مادریت را تو بسنج
گر بد بود از چه نگهش میداری

رباعی

کن سعی که دین حق شود روزی تو
تا دادن بود کوچ فیروزی تو
با دین حق ار که عمل بود بس است
فرداست تورا جزای امروزی تو

رباعی

کن دین حق از دلیل و برهان ثابت
پس معتقدش باش که گردی ثابت
چون دنیا هست جای من خراباد
ای نبت بباغ آدمی شو ثابت

رباعی

ای مرد حلال زای خوش اصل و نسب
زنهار مباش هرهری در مذهب
از کل مذاهب تو یکی را بگزین
از روی دلیل تا نشد روز تو شب

رباعی

تا زندهٔ و عقل و شعور تو بجاست
بنگر که خدا ز تو چه مذهب خواست
او را ز دلیل برگزین و کن سعی
کز روی نشو کجی تو گردد راست

رباعی

گر دین حقت دست بیابد ز دلیل
در روی تو قرآن دگر وهمنا بیدلیل
کان کس که نشد دین حقی قسمت وی
فردا بجهنم است پس خوار و ذلیل

رباعی

تا چشم تو باز است برو بین ره راست
کان کج رویت ره جهنم پیداست
[illegible] کن معتقدات خود صحیح از نو هان
کان کس که بدین حق بود اهل نجات است

رباعی

انکس که بره کج رود گمراه است
دان عاقبت افتاده اندر چاه است
راهی بگزین که جاده ره دارد
توفیق خدا اگر ترا همراه است

رباعی

هر کس بره راست نرفته کج است
هر کس که بینکی ز سر خود ابج است
از هفتاد و سه فرقه حق دان تو یکی
از کل مذاهب اهل بیت رو بحج است

رباعی

آنکس که همی فکر مال است آخر

عاقل که همی فکر کمال است آخر

از دست بگو مده تو دین خود را

کز حق که گذشت دان ضلال است آخر

رباعی

میباش تو دوست اهل دین خود را

دشمن میباش کافر مطلق را

کاین دوستی و دشمنی اصل دین است

بد اصل کند متابعت هر بد را

رباعی

رباعی

کز معتقد اصول دینیت باشی

هم عامل بر فروع دینیت باشی

از حق طلبی ثبات در دینت دائم

ثابت تا مرگ بر یقینت باشی

رباعی

با این حالت چه رفتی از دار فنا

پیش واز آید تو را هم لطف خدا

دان اول راحت خود این مردن را

این است بدهر آرزوی اهل حجی (یعنی عقل)

رباعی

دهری شوی و بت پرست این نه کوه
دان باطل و عاطلند و بی نور و شکوه
نصرانی و هم یهود دیگر و مجوس
باطل میدان گرچه بود که تا کوه

رباعی

وز هفتاد و سه ملت اهل اسلام
یک با نور است و دیگران اهل ظلام
واندیک چو شب قدر بود قدر شناس
پیدا کن ملازمش شو بدوام

رباعی

بدبخت کسیکه هر هوی مذهب شد
تابع بهوای نفس روز و شب شد

نه قول خدا شنید و نه گفت رسول
نه باک کز بدین شد و لا مذهب شد

رباعی

با دین حق از دو وی بیرون ز دنیا
بر درد گناه خود نباشی محزون
با دین درد گناه را هست علاج
بی دین دان رهی هر دو زبون

رباعی

معرفت بنی بر ورن چو دین عالم خاک
کشتی نجات بهر امت ز هلاک
تعیین بنمود و گفت چون کشتی نوح
بی جا اس این نیست از آن نها باک

خدا کند که نکند وا ادای حنیفان
کای بید لطف و احسان تو ای
سگ سگ معصیت بیابانی عاقل
دین هم تواره ... و دیجو

رباعی

گفتا که سفینهٔ نجات امت

اولاد منند و هستشان بی حرمت

هر کس که زند دست توسل در خاص

ناجی ان دان و دیگران در کربت

رباعی

ایضاً فرمود پیغمبر ما حُرد

کز من دو امانت آن بزرگ و آن خُرد

در بین شما امت مرحومه بماند

پس قرآن و عترت خود را بشمرد

رباعی

رباعی

یعنی که آیند و بهر شما همه تحت

از یکدیگر نگردد آیند و منفک

تا در سر حوض کوثر آیند بوم

شما که باشند از شما جز اندک

رباعی

این هر دو امانت چو بهم انبازند

در نزد گروه شیعه بی ممتازند

لیکن سنی گرچه ز قرآن حرمت

دارد ولی از عترت او در نزاع است

رباعی

سنی که میان عترت و دیگرها
فرقی نکذاشتند در بین اسلا
گوید رضی الله بهر بسر و پا
گوید رضی الله بعترت ایضا

رباعی

انها که بعترتش اذیت کردند
بر قتل علی بطوع لعنت کردند
سنی رضی الله بگوید بهم
پس عترت را کجا که حرمت کردند

رباعی

رباعی

گوید بحق اعتقاد سنی نزدیک
کی کرد میانه دو امانت تفکیک
بابوسه و بر سر بگذارد دائم
وز دیده دگر دو چشم او شد تاریک

رباعی

چون گفته نبی که شرط نجات از عترت
عترت باشد گز دیگران دان مهمات
پس بیهوده میروند دنبال فلان
دادند کان فروند باخود سوغات

رباعی

اندر تحویل قبله بین با تکرار
آیا است ستاده خدای جبار
کعبه بتمام مسلمین قبله شد
زین قبله چرا نموده سنی انکار

رباعی

گر نسخ شد آیه تحویل چرا
مانده است بنزد شیعیان در اخفا
ور نسخ نگشته سنیان از چه سبب
گیرند نماز در تمام جهت در همه جا
~~از جانب کعبه منحرف گشته~~

رباعی

رباعی

سنی ز چه کرده است با مذهب محصور
مذهب بچهار کس نموده منظور
آیا چه دلیل دارد او بر اینکار
با اینکه بنزد اوست عترت مشهور

رباعی

در بیت نبی چه نازل آمد قرآن
از بهر نبی بود اهل بیت او معنی آن
باب علم نبی علی دان و بادرش
ان علم در اهل بیت نه بهر دگران

رباعی

[illegible]

شروع در اصول دین و ابتدا بتوحید

رب العالمین

رباعی

در اصل اصول دین تو توحید آمد

ارسال رسل برای غرض توکید آمد

آنکس که موحد بود از دنیا

ایمن ز وعید و فارغ از توعید آمد

رباعی

خالق طاق است و جفتها مخلوقش

خالق فرد است و زوجها مطلوبش

این خلق

از خلقت نه او را غرضی هست

جز معرفت و موجد بذل وجودش

رباعی

جز حق که در اثبات باشد بالذات

باقی متغیرند بین کل ذوات

اوضاع جهان نشاید اطمینانرا

کی وضع دو روز مثل هم شد هیهات

رباعی

یک روز ز وصل دوستان دلشادی

تو در فریادی

یک روز ~~ز هر کسان~~ به آه و داد

یک روز صحیح البدنی و پولدار

روز دیگر بر...ی

از فقر و مرض ~~گاه تو در فریادی~~

رباعی

رباعی

خوش انکه در این دور زمهلت بجهان
باشد مگر خدا شناسی اندر جهان
سازد ز دل بل اعتقادش محکم
کز باد خلافش نرود دین ز میان

رباعی

خوش انکه دربط دلش با خوبان
باشد صبر عجز لعیان و بدان
هرکس که بدل نداشت آهی خوبا
چون پسته بیمغز وجودش بیدا

رباعی

رباعی

دان کهنگی و جوانی و پیری را
دان صحت و ضعف و قرب و هم دوری را
مخصوص بما سوای خلاق جهان
کی رنج بود خالق رنجوری را

رباعی

او خالق آسمان و دور فلک است
او خالق جن و انس و خیل ملک است
او خالق درد و رنج و جوع و علت است
زینها تو بدان ذات خدا برترک است

رباعی

او هست محیط و غیر او هستها
ثابت را نیست احتیاجی بصراط

هرچیز که هست از ذات وی است
کی او متأثر شود ز اهل وبا (یعنی دنیا)

رباعی

هان خالق خود تو برخلاف خود دان
از هرچه تو دانیش منزه میدان
تو اول و آخری و پیری داری
او نیست چنین حق بود چون نهان

رباعی

هستی خدا چو هست قطعی انام
پیداست مؤثر از اثر در ایام
(یعنی تحصیل حاصل بود)
بیفایده بود ازین جهت هیچ نبی
کسرا ننموده از وجودش اعلام

رباعی

رباعی

پس بوده غرض پیمبر از دهر
توحید که شرک ز دوشان بد چو زهر
گفتند همه که خالق ارض و سما
باشد یک و بر قائل دو هست بقهر

رباعی

ای آنکه تو عاقلی و هم داننده
دانی تو زمین یا که سما کردنده
یا کردنده بداند تو کرده ا (بنده)
پس کن اقرار و باش او را بنده

رباعی

کو خالق دیگری جز از حق معبود
بلکه پیغمبر اقلاً ارسال نمود

دان خالق تو ثابت است و ثابت باشد و بود
کو کلمهٔ توحید و وردا کن تو محمود

رباعی

باقی این تن خود تو صله و صله ز اساس
اینها که بهم وصل نمود ای عباس
آنکس که نموده استخوانت کج و راست
با او شو راست و خوب او را بشناس

رباعی

چون خلق نموده است خدا مثل جهان
تو اصغری و جهان ز خود اکبر دان
اندر تن تو نیست چو غیر از مثل جهان
دان نیز یکی مؤثر کل جهان

رباعی

تو غیب و شهود داری از روح و تن
روح است غیب و دیده گردد این تن
ز اینان تو یُری و لا یُری دان ز جهان
دان ذات غیب است کز وی است این همه فن

رباعی

از بهر کسی نشد چو ذاتش معلوم
از درک حقیقتش خرد محروم
از آثارش تو هستیش را کن فهم
چون دود که آتش شود از وی مفهوم

رباعی لعبدی

جز حق نبود عالم و آدم را نام
ذات او ز همه بود چو سیمرغ انام

چون نور بصر که عکس و آیینه و شخص
زاو گشت پدید و خود نبرد از هیچکدام

رباعی

تا بتوانی رخنه بتوحید مکن
خود را ز بهشت عدن نومید مکن
هر کار کنی محض رضای حق کن
زینهار ز شرک قطع امید مکن

رباعی

حق داده ترا شرف بگاوان و خران
بنگر شرف خود نبری از عصیان
کان کس که کند کار بود بچیز نه است
با بی شرفی رود نبوی بباد

رباعی

در هر دو جهان خدا عالم شاه است
از غیب و شهود بندگان آگاه است
قرآن تو بخوان و اهتمام حق بین
در کلمهٔ لا اله الا الله است

رباعی

استاده براءت از بغیر توحید است
که توحید ذات و صفات و فعال و عبادت است
دان عالم و حی و قادر او را بالذات
دان عین وی از تو مسلی این سه صفات
کان کس که بود صفت و نادان عاجز
کی خلق تواند کند اینسان آیات

رباعی

در ذات بدان خدای خود را تنها

تنهاش بدان مؤثر اندر اشیا

هنگام عبادت غرضت او باشد

[illegible] بنگر که تو او را بپرستی نه هوا

رباعی

دان خویش را بفعلش مختار

کس در کارش نکرده او را اجبار

چون ذاتش نیست کو بسوی جبور

خالق بمشیت کن با این حرف اقرار

رباعی

دیگر دان خالق خود را انکه کار قبیح

[illegible] عالم بود او بزشت و زیبا و ملیح

نیکوکاران نمی برد سوی جحیم

بدکاران نعیم ندهد چو صحیح

رباعی

دان خالق خود تو ذو رضا و سخط

خلقان ز مقام ذات او بس منحط

لابد باید مبین این دو صفت

یک واسطه امانه با این نحو و نمط

رباعی در نبوت

تا انکه هر آن عمل که مرضی حق است

ایضاً عملی که عاملش مستحق است

بر آتش و مسخوط خدا میکرده

بر خلق بیان کند که او مبین حق است

رباعی

از واسطه‌ها خدا ببخشد معجز

[illegible]

یعنی کاری که اوست خلقانه عاجز

تا آنکه بظاهر او چه باطن از خلق

ممتاز شود چه هست او چون عاجز

رباعی

زان عمده مهم حق ز ارسال رسل

توحید و معاد و روز حشر و سر پل

زان جمله تکالیف حق به عاصی و مطیع

مستلزم از معاد و عدلست بکل

[illegible]

رباعی در معنی کنت کنزاً مخفیا

چون خواست خدا جلوه دهد ذاتش را

مشهود نماید خود و آیاتش را

پس خلق نمود عالم و آدم را

بر خلق نمود راه اثباتش را

رباعی

این خالق خوب قادر از این جو گاه

کایشان ذره بر فضای کون بی همراه

او را غرضی هست حکیمانه نه لهو

زان جلوه احمد است و آل آگاه

رباعی

[illegible]

رباعی

چون حضرت حق بنای ایجاد گذاشت
مقصود ز جلوهٔ پری رویان داشت
بد گل بطفیل خوب رویان شد خلق
وینکه ز حق چنین توقع میداشت

رباعی

زان خوش گل و زیباست مرادم محمد
با عترت وی که ده و چارند بعد
باز از بد گل مرادمان دشمنان
کو هست سزاوار عذاب شدید

رباعی

مقصود من از خوش گل زیبا علی
مرآت ظهور خالق لم یزلی
مقصود خدا ز کنز مخفی ممکن
بوده است همانا نور محمد و علی

رباعی

هر کس که بهشت ذاتی قائل نیست
گوید بطبیعت است آن اینها ورنه نیست
با او بگو همان طبیعت حق است
لیکن ز این اسم او منزه و بری است

رباعی

گر بود خدای را مجازی مأوی
نایب بنشاند بهر خود در آنجا

رباعی

چون حضرت حق بنای ایجاد گذاشت
مقصود ز جلوه پریرویان داشت
بد گل بطفیل خوب رویان شد خلق
ور نه که ز حق چنین توقع میداشت

رباعی

زان خوش گل و زیباست مراد احمد
با عترت وی که ده و چارند عدد
باز از بد گل مراد آن دشمنان
کو هست سزاوار عذاب مجد

رباعی

مقصود من از خوش گل زیبا علی

مرآت ظهور خالق لم یزلی
مقصود خدا ز کنز مخفی ممکن
بوده است همانا نور محمد و علی

رباعی

هر کس که بهست ذاتی قائل نیست
گوید بطبیعت است ابداء وجود است
با او بگو همان طبیعت حق است
لیکن ز این اسم او منزه و بری است

رباعی

گر بود خدای را بجائی مأوی
نایب بنشاند بهر خود در آنجا

ان نایب وی نبود غیر از نیکان
کو صلب ابوالبشر شد یکی پیدا

رباعی

نایب که خلیفهٔ خدا آمده است
از هر خلق یکی جدا آمده است
اخلاق خدائی همه در وی موجود
غیر از اینکه خالق خدا آمده است

رباعی

انکس که ولی حق بود در ان عالم
انکس که امام است بود کی ظالم
باشد ز عیوب خَلقی و خُلقی پاک
تا بشناسند معجزه اش دان لازم

رباعی

هر پیر و پای را خلیفه گفتن
هر قلاّشی امام حق دانستن
افسانه بود چه قصهٔ گربه و موش
یا همچو خدا گفتن انسان بوش

رباعی

از اسم نمی شود کسی مرد خدا
تا آنکه ادش در او نباشد پیدا
عالم باشد نخوانده در مدرسه درس
باشد بزبان کل خلقان دانا

رباعی

حق و باطل بود بدنیا ممزوج
حق را بید اکی ادنه هستی چه علوج کافر
در رندکیت طریق حق رابکزین
هفتاد و سه فرقه یک بود اهل عروج

رباعی

از صوفی و شیخی و کذلک بابی
بالله تو اگر طریق حق دریابی
اینها همه دان عزیز من دکان دار
در دام نیفتی نه اگر در خوابی

رباعی

القصه خلیفه دان چه مستخلف خویش

جز انکه بود حادث و جا دارد و خویش
یعنی واسطه است کما النبی الا انکه نبی علیه السلام بعقیده
برزخ باشد محمد نه شریعته و احکام اش و امام بعد
برزخ باشد بین وجوب و امکان
باشد بشر اما ز بشرها هم بیش

رباعی

باید که امام را بدانی معصوم
با قدرت از او کنه نباشد مرسوم
ظالم بنود مکیر مهر بر خلقان
اما عیشی نه کو کر باشد مظلوم

رباعی

بودن مظلوم با رضای خالق
تسلیم بود اسمش و بود ان لایق
او را چه طلا دان و بلایش اتش
کاشف ز خلوصش امتحان صادق

رباعی

آنها که بآل مصطفی بد کردند
با آل رسول ظلم بیجه کردند
زان ظلم فزود آل نبی را حرمت
وانها ره غلط بهر خود سد کردند

رباعی

اید اگر از خدا بلا بهر ولی
زان ممتحن است از حق لم یزلی
وز خلق اگر رسد باو ایذائی
ناحق ظلم است و کاشف است از دغلی

یعنی دغله ظالم

رباعی

هر ظلم کند کشف ز خوبی امام
کاشف بود از بدی ظالم تمام
یک فعل چه نسبت بدهی بر ظالم
ظلم است و بمظلوم همان اجر تمام

رباعی

مظلوم شود امام اگر از خلقان
وز جور خسان رود سرش بر نوک سنان
چون نامه خود خدا اقا در دهند
خورسند بود دلش بعدل یزدان

رباعی

گر عدل بُد چنانکه گوید جبری

این ظلم بر اولیای حق بُد ز هری

کاینجا باشند دست دشمن مغلوب

و انجا بکن خدا نماید (کند نشان) قهری

رُباعی

گر عدل است خلق زشت و زیبا

یکسان میبود ترس ایشان ز خدا

با اینکه یقین بود (امت) گران گوهر دزد

[illegible] زمین فزون بودی ازو لا

رباعی

در عدل خدا گوید

رباعی

هر چیز که کرده حق خلق جهان — آن را بنهاده جای در موضع آن

هر چیز بغیر موضعش بگذارد — ظلم است [illegible]

رباعی

شد حق بهشت از برای خوبان — شد حق جحیم بهر تنبیه [illegible]

پس به بهشت اگر بری ظالم را — [illegible]

رباعی

مقصود ز بندیان که دین بنیاد است — یا که خدا اگر ده [illegible]

در [illegible] دین حق کسی ار مرد یقین — آخر بهشت دادن [illegible]

رباعی

هر کار کنی ز خیر و شر باین الم — در نزد خدا عیان شود [illegible]

از قهر خدا مباش ایمن اصلا — [illegible]

رباعی

در [illegible] خدا ایران تو متقین — [illegible]

[illegible] — [illegible]

جمع

رباعی

هر ظلم بدنیا که نخورد [illegible] / دان که زد از [illegible]

تا داد ورا از تو نگرد در حشر / که جان تو جحیم یا که جنت

رباعی

پیوسته کنی ظالمی [illegible] / [illegible] الله توکل خیر العاد

بر عدل نهاده پایه [illegible] / ظالم بطفیل [illegible]

رباعی

ای [illegible] داد و میزان داده / دان مظهر عدل کردگار

پس [illegible] حشر را بدان [illegible] / [illegible] و خوانده

رباعی

این جمله بمیزان که کرده [illegible] / حق [illegible] عدل [illegible]

دان [illegible] چیز [illegible] / توحید و در عدل تو از ظلم

رباعی

حق هر که [illegible] داده / بر عدل [illegible]

از هر که [illegible] عدل [illegible] / [illegible] و مرد [illegible]

رباعی

گر عدل نبود زندگانی [illegible] / مظلوم [illegible] عدل از [illegible]

گر عدل [illegible] / از ظلم [illegible]

رباعی

از عدل بدان [illegible] گرد / از عدل بدان [illegible]

گر عدل نبود کی عیش خوش / الا دو سه روز [illegible]

رباعی

[illegible] با عدل [illegible] مشهور / [illegible] طبع [illegible] عدل [illegible] مغفور

این مختلف الطبیعه بوده / [illegible]

رباعی

از عدل بدان [illegible] / ور عدل [illegible]

گر عدل نبود مرد مظلوم بغم / باید [illegible]

رباعی

[illegible] که بود عدل [illegible] / باد [illegible]

گر عدل نبود [illegible] / [illegible]

رباعی

داد عدل [illegible] نهاد دنیا / دان ظلم چه ظلمت [illegible]

ظلم است چه ضد عدل [illegible] / که برخوردار [illegible]

رباعی

گر عدل نبود [illegible] / دست ظلمه [illegible]

آسایش و [illegible] / که زنده به [illegible]

رباعی

از عدل بدانکه خیر و شر هست جزا — این نکته که بود پیش اسرا

گفتا بیزید زشت ملعون دغا — امروز که دلش بود خوش که یابی [illegible]

رباعی

از دیده عدل بید سر پاک حسین — خوش جلوه نمود بر سر نوک سنان

[illegible] عدل [illegible] که بکین — [illegible]

رباعی

چون ظلم زیاد از یزید دید — دیوان سر او را ز بدن [illegible]

برخواند سعیدون تیغ که خدا — زین ظلم تو را سزا دهد [illegible]

رباعی

چون عدل خدا بدید سید سجاد — در کنج خرابه مطلق از امید

صابر بد از آن همه بلا شب و روز — شاکر بد از آنکه آنکه کفار رسید

رباعی

گر فضل خدا مقابل عدل نبود — یک تن مشکل که از عذاب آتش

از آتش کیفر گناه ما را — فریاد رس است فضل خود یار روز

از عدل خدا بترس از ظلم شوم — ناگشته شقی و تباه همچو [illegible]

نزد [illegible] فضل به نیکوکار — بسته به کف وکیل کرده [illegible]

رباعی

مظلوم که یاورش نبود غیر خدا

پیش نظر خدا کشد جور و جفا

داند حق را عادل و قادر دائم

این بار کشد با امید جزا

رباعی

اسباب تسلی دل مظلومان

دان عدل خدا که هست جازی بجنان

ورنه هر کس که جور و ظلم نمود

اسباب تشفی نشد و حیران

رباعی

بر مثبت روز حشر دان عدل خدا

کی عدل نبود پس قیامت ز چرا
پس چیست بگو فائده جنت و نار
مات و فات آیت پیدان حق نه خطا

رباعی در حکمت تشریع شرع

کرده است چو خلق حق بشر را ایجاد
تا هر که کند بمیل طبعش رفتار
بوده است چو مختلف طباع خلقان
از لطف شریعتی نموده اظهار

رباعی

تا آنچه بود مقتضیش طبع و هوا

هرج و مرجی بپا شود در دنیا
او را کندش منع و بگردد ره عقل
تا دین و دنیاش شود پا برجا

رباعی

یعنی با مور ذی مصالح مامور
او را کند ز ذی ضرر سازد دور
تا آنکه اگر جهد کند در ره خیر
از روی جزا اجر دهد حق مزدور

رباعی

باز آنکه مخالفت کند دور ز شرع
او را ببرد بسوی زندان سقر

ساز ده توبه با زبهرش مفتوح
تا بهر پشیمان بود او راه صفح

رباعی

از صاحب شرع را بود نام نبی
عقل عقلا بنزد عقلش چه صبی
تا او کرده متابعت چو ان مهدی سعید
کرده ست ترددش شقی نفس غبی

رباعی

او را شه خیر نماید بر خلق
اتباع وی اطلس دیبا و چینی دلق
هر کو ره خیر بر گزیند آمد خوب
وان کو ره شر گرفت نارش در حلق

رباعی

از شرع نبی شوند خلقان بدو نیم
نیم اهل جهنم و نیم اهل نعیم
پس شرع نبی هست بسان غربال
تا او دانه و کاه را دهد فرق عظیم

رباعی

تو طلیه ذکر قیامت کبری که مسمی آ بیوم الدین
دان شرع نبی را بمثل بشبیه محک
کز وی بد و خوب گردد از هم منفک
عاصی و مطیع ظاهر آید از شرع
گر چه هالت بسته و تاج ملک

رباعی

عاصی و مطیع چونکه اند در دنیا
انطور که باید پرسنده ی بسزا
لابد میدان که شرع باید بتوی
مستلزم محشر است و هم روز جزا

رباعی

اجزای تن بمرگ چون شد تفریق
شد کهنه و پوسیده و بشد همچو دقیق
از قدرت خود حق کند ان اجزا جمع
پس زنده کند ترا برای تحقیق

رباعی

عادل چه بود خدای ما ظالم
چون مستجزای هر عمل اعالم

بر خوب دهد خوب سزا بر بد بد
شرآیه بخوان ز قران دائم

در تعیین مذهب اثنا عشری

رباعی

زانصاف ترا اگر بود بهره وری
بهتر تو بدان ز دین اثنا عشری
این مذهب جعفری است بهتر مذهب
چو هست معنعن از حق بر ذو بصری

رباعی

چون ختم پیمبران محمد آمد خود افضل دین او
پس هست او نیز تو افضل میدان میدان که بود ترا چو او

رباعی

دینی که در او صاحب جهل است رئیس

با اهل چنین دین تو مشو یار و جلیس

جاهل بود ت رو بسوی تاریکی

عالم بگزین اگر ترا هست حسیس

رباعی

مذهب که رئیس و امام اقتلونی گو است

یا آنکه بگو لا علی معرکه جو است

عاقل داند که باطل است آن مذهب

چیز بشنو بمغز نه بر پوست

رباعی

آن روز که رفت پیغمبر ز جهان

فرمود امانتم دو چیز است گران

اول قرآن کتاب حی داور

دویم عترتم عدیل قرآن

رباعی

هر کس متمسک است بر این دو عدیل

دینش حق دان و مذهبش غیر علیل

وانها که بجستند از آن یکسو شدند

دورند ز مرضات خداوند جلیل

رباعی

چون شمس رسالت از افق کرد غروب

دان نایب و وصی او معرا ز عیوب

ان کیست که مه سماء و نعت حیدری
ان کیست علی که بُد مبرا ز دو بیه

رباعی

انکس که بامر حق و دارو ز غدیر
گرداند پیمبر بهمه خلق امیر
بخ بخ بمر چه گفتند باو
ان عهد شکستها سر انکنده بزیر

رباعی

چون گفته نبی که شهر علم دارم / بشنید منم علی مرا باب در
از غیر علی تو هر چه علم اموزی / پیدا ان علم ... در ...

[illegible]

رباعی

گفتا بعلی نبی زمین تو دونی
من چون موسی مرا تو چون هارونی
الا که چو ختم شد نبوت بر من
پیغمبر نه ولی وزیر افزونی

رباعی در ذکر اسامی امامان علیهم السلام

اول ز امامان علی عمران است
بر قالب اعمال ولایش جان است
از خالص حبش دل هر کس خالی است
گر ز احمد مر آن که ز امامان است

[illegible]

رباعی
وز بعد علی حسن وزان بعد حسین
سجاد و دگر باقر دور از هر شین
پس جعفر و موسی و رضا انس طوس
وز بعد تقی و هم نقی قرة عین
رباعی
وز بعد نقی است عسکری مشعل دین
باشد پس ازان مهدی نیکو آیین
شمس دین هر دوازده فرخ یقین
با فاطمه اینها بود آل یسین
رباعی

این چارده تن خدا نما و مظلوم
باشند مراد ما ان ز چارده معصوم
اینها هستند علة غائی خلق
دنیا صدف اینها است چو در منظوم
رباعی
هست هر کس با مام نوعی قائل هست
کرده است با تخیل خود را بس پست
وز کو که با تخیل بنای پوسید
دو به سوان بجای شیران بنشست
رباعی
دانی که بود غرض ز باب امام [illegible] شستی سر را
اینها همه را بدان شیطین مضل [illegible]

رباعی

رفتند امامان همه از دار فنا

جز آخرشان مهدی فرخنده لقا

کو غایب و حی است و بود صاحب عصر

از یمن وی است فیض بر کل وری

رباعی

هرگاه که خدا خواست دهد اذن ظهور

کان شه بشود ظاهر چون لمعهٔ نور

باشد بوجود وی پا ارض و سما

او واسطهٔ فیض خدا و شه غیور

رباعی

از بهر ظهور او تو منمای شتاب

تا خانهٔ دین خود نسازی تو خراب

دنیا است بدست حق هر آنگه خواهد

اذنش بدهد بهر ظهور ای احباب

رباعی

باشد چو ترا یقین بدون شک و ریب

کاینگونه امام هست در پردهٔ غیب

گر مرگ باین عقیده بودت از بین

خود را تو بدان ناجی و در جنت بی عیب

رباعی

در آنکه نداری سر تسلیم و رضا

گوئی که هر دم بیا امام غایب ما

از این تعجیل آنکه کردی تو صد غلط

نیست تو بقضای حق بلی ای دانا

رباعی

و آنکه گرفته شد دولت روز ...

دل را بصفای او کن پیوند

کن صبر و مناجات کن و گو یارب

باد سحر ظهور مهدی برسد

رباعی

مهدی که بود ختم باوده دوام

او داعیه ما و غنیم این ایام

او هست مغیث و ناصر کل انام

آمد بجهان در شب نصف شعبان

رباعی

در نیم شعبان و شب نیمه او

از چرخ امامت دوم آمد این سو

در نیم او حسین و نیم مهدی

او کشته شد این منتقم از قاتل او

رباعی

ای صاحب عصر تا بکی پنهانی

وقت است که از خلق ببیرت انسانی

سیرت نه که صورت مسلمانی نیز

دادیم ز کف ز جهل و ادبار دین

رباعی

ای شاه که در جهان بگویت ...

فیضی ما از زنده بویت نرسد

ما خار و نیک از زهستا ده خواهم

ما را که آب جویت نرسد

رباعی

کفار بما طعنه زنند ای سرور
کی جمع محبان نبی وحیدر
از گمشدهٔ شما نه عین و نه اثر
پیداست کی از شما کنیم این باور

رباعی

طوری شده خضر چهره بر ما ای شاه
کز ما نپذیرد نه دلیل و نه گواه
تا تیغ تو بر سرش نگیرد ماوی
باور نکند که قبر این است آن ماه

رباعی

ایشاه که غیبت دل ما خون کرد
ما را از طریق ادمی بیرون کرد

از خطهٔ بندگی بدور افتادیم
عاقل باید حضانت مجنون کرد

رباعی

ای کمحبت حضرت زمان ادرکنا
ای ختم امامان و شهان ادرکنا
در فتنهٔ اخر الزمان افتادیم
ای حضرت صاحب الزمان ادرکنا

رباعی

اینقدر خرابیم و پریشان حالیم
کز وصف بیان حال کردن لالیم
ای انکه تو حال دل ما را دانی
ناگفته مراد ده که در دامالیم

رباعی

ای آنکه بقیة الله آمد لقبت
آیا بکدام دل نمایم طلبت
تنها دل من کشته حجاب رخ تو
زنگ از دل من ببر بیک فرد کیت

رباعی

ای صاحب طلعت رشیده فرجی
لو حاوی غرهٔ حمیده فرجی
در راه تو چشم انتظارم همه
ای هادی گمگشته رمیده فرجی

رباعی

داریم رضای حق اگرچه تسلیم
لکن ز فراق قلب ما کشته دو نیم
هر کس بشمر ظالم خود واصل شد
ما ها ابشر عادل خود کی برسیم

رباعی

ای شاه بیا که مرده دل در بر ما
از فتنهٔ آخر تو شبو یا ور ما
ز اعجاز دل مردهٔ ما زنده نما
ای طلعت عزیز تو مه انور ما

رباعی

تو غایب و شدند جمع جاهل
دور از شخصت امام تو عی قائل

بعضی شده مدّعی با بیت تو
هر کس بطریقی شده بر خلق مُضِلّ

رباعی

ای شاه بیا که قلب ما گشته خراب
گشته است صفات خوب در ما نایاب
نه جود غنی دارد و نه صبر فقیر
نه علم عمل مانده نه بوئی ز گلاب

رباعی

نه رحم و نه انصاف و نه شرم و نه حیا
نه رأفت بر یتیم و مسکین و گدا
نه محض رضای حق کند کس کاری
نه ترس ز محشر و نه خوفی ز خدا

رباعی

در ما سبب نجاة اگر هست گمان
از حبّ شما است ای ده و دو سلطان
کی واقع هست و ادعا هست قبول
خواهید ز حق که تا شود ثابت آن

رباعی

از خوردن شبهه نان یا مال حرام
بگرفته قساوت دل ما در ایام
نه میل بطاعت و نه اشک بچشم
هیهات بچه چیز مان شود جاه و مقام

رباعی

حبّ فی الله و بغض فی الله ما را
ای وای که نیست این دو اسباب رجا

از بهر خودت هر که راستی تلاش
کوهم بکند کو که شد شرط تقی

رباعی

ای شاه بیا زنگ ببر از دل ما
لطف و کرمت شها نما شامل ما
از کثرت معصیت دل ما مرده
کن زنده بیک نظر دل جاهل ما

رباعی

ای شاه اگر چه ما پسند تو نه ایم
انسان که سزاست پای بند تو نه ایم
ما را بشمار هند مردم نسبت
هر چند که ما رام کمند تو نه ایم

رباعی

ما مدعیم تو که کردی ظاهر
جان در ره تو بانیت کنیم و باشیم ناصر
مانند صحابهٔ حسین جد شما
کردیم فدای آن وجود باهر

رباعی

آن شاه که تا نهاده در عالم پا
بگرد دست ورا اسیر ننمیده عمداً
از بهر ظهور او مست ذرات جهان
باشند همیشه منتظر در هر جا

رباعی

ای شاه شب فراق طولانی شد
وین عمر قلیل دوستان فانی شد

ما چشم در انتظار تا کی باشیم
این هجر چرا قسمت انسانی شد

رباعی

ای شاه شب فراق کی دور شود
کی بخت من دیدن تو فیروز شود
ان را که ز هجر توست در دل سوزی
داند که فراق آتش افروز شود

رباعی

ای سید مفقود بیابانی ما
از غیبت تو سخت شد آسانی ما
از هجر تو خون شده دل انسانها
کی صبح شود این شب ظلمانی ما

رباعی

ای شاه که عمریست تو بودی شاهی
از درد دل تمام ما آگاهی
عمریست در غیبت توایم ای آقا
لیکن سبوبیت نکرده پیدا راهی

رباعی

ای شاه که هر که او ترا نشناسد
بی شخص تو و شان تو منکر باشد
با این حالت اگر رود از دنیا
موتش چه زمان جاهلیت باشد

رباعی

ایشاه که همچو یوسف کنعانی
از چشم محبان خودت پنهانی
ما بشد که چه یعقوب پیر ز غم دوری
گردد ز تو چشم دوستان نورانی

رباعی

ایشاه که دور از تو بماه نماند
حالی که بگویمت ایا شاه نماند
اینند دل جهان شده زنگاری
کز وی بدل مقدّست راه نماند

رباعی

ایشاه که ما ز فیض تو مرزوقیم
غافل ز تو بخشته همه هم جوقیم
ما جمع کالانعام بتو زنده و باد
در سوق جهالتیم سوقیم

رباعی

ایشاه بفریاد محبان تو برس
ما را نبود بجز خداوند و تو کس
این فتنهٔ آخر الزمان آسان نیست
اندک نظری بما که ما را بس

رباعی

ایشاه که خلق کرده‌ام از کتم عدم
از بهر شما خدا تمام عالم

مقصود شمائید ز خلق دو جهان
هستید شما غرض ز خلق آدم

رباعی

ایشاه بیا نما بما یك نظری
تا از نظرت دهد بما حق بصری
کان طور که بایدت شناسیم همه
وز کشت حیاتمان کف آریم بری

رباعی

ایشاه جیب خود میفکن ز نظر
گرچه بود خوش کنند ز اندازه بدر
هرچند بدم لطف شما هست کثیر
این بنده هم از سگان کویت بشمر

رباعی

هر کس که کند چاپ رباعیاتم
گویا که نموده زنده آنکس ذاتم
خواهم ز خدا عاقبتش گردد خیر
کاین هست برای دوستان سوغاتم

رباعی

من میروم عنقریب از این دنیا
ماند ز من این بیادگار ای دانا
شاید که پس از من یکی از اهل صلاح
سازد ز وفا برای من بیچاره دعا

رباعی

۱۰۲

رباعی در ذکر بعضی از مختصات مذهب اثنا عشریه

از مختصات دین اثنا عشری
یک رجعت دان که حفظ از این دین بری
یعنی که پس از ظهور جمله باقی
آیند بدنیا تو بدان مختصری

یعنی اجمالا باید اعتقاد برجعت ائمه علیهم السلام داشت

رباعی

دیگر خمس است و همچنین سهم امام
از مختصات مذهب شیعه تمام
بعد از ده و دو امام در این ایام
دان مرجع احکام علما اعلام
از این رو عمل شوند در محشر [illegible]

رباعی

از مختص مذهب شیعه بداست
معناش ظهور شد آنچه پیداست
مانند هوا مستعد بر باران
طوری که گمان برند بارید [illegible]

رباعی

ناگاه رود ابر هوا گردد صاف
بر خلق عیان شود که ظن بد خلاف
یا آنکه گمان برند یکی اهل بهشت
آخر بینند گو بشد آثم و [illegible]

رباعی

از این حکمت برادران از ره خلف
سلطان کلام قلم الله قد جف
پس کن با امید استجابت تو دعا
شاید که ز هیبت شوی [illegible] خوف

رباعی

سنی که نموده حضرت حق چهار
معروف بوده از ائمه از بمیقدار
با او بگو مذهب حق باشد یک
باشد ان یک کدام لیک این چار

رباعی

دان شده دین طریقة النبی
بردار ز غیر دست ای مرد غبی
معروف ز انها یقین بدان تو معروف
دیگرها را بنزد شان دان عجبی

رباعی

از چار خلیفه یک خدا ره نمیده
زان چار یکی در او بنا شده ره

رباعی

یمحو الله خوان در میدان دعا
ده صدقه زمال خود بی دفع بلا
باحق تو مناجات تا صبح و مسا
تا گر که شقی بود شوی از سعدا

رباعی

معراج رسول را تو جسمی دان
بر قائل روحانی آن لعن بخوان
بگذر ز مذاق هر قلیل
بر ظاهر شرع کن تعبد ایجان

رباعی

شو معتقد سؤال قبر ای مومن
شو معتقد شفاعت ای مرد فطن
میدان صلی اسقفا بر عصاة
آخر که شود حشر بجان مولا

باقی
اخبار همه عادلند لیکن از حق
آن حق که بنود متّهم بی غیبی

یعنی اگر اخبار از غیب میکرد بی تعلیم خدا
و رسول الا بود

رباعی

چون پیر و بابت است این ابیات
تا تذکره سازند ز تقریرات
اسباب برون رفتن ازین مذهب و دین
خوبست شود اضافه بی سوقات

رباعی در ذکر سه آیه ارتداد اعاذنا الله منها
میدان که سه چیزت کند از دین بیرون
مرتد شوی اندرین جهان ای دلخون
مرغ

مرغ ایمان پرد ز دل از سه عمل
گویم بتو تا حذر کنی ای محزون

رباعی

اول بدلت چه شک کنی بعد یقین
در آنچه شمرده اند اصلش در دین
و آنها سه بود یکی از آنها توحید
دیگر تو نبوّت و معادش می بین

رباعی

دوم هر یک ازین سه روز ار سبک کردی
خط دیدی راز ز قلب خود حک کردی
زاغیان نجاست شرعی اندر دنیا
ور زد بنداران خودت تو منفک کردی

رباعی

دویم بزبان که منکر آئی به سخن
چیزی که ضروری است ز دین احسن
چون استحباب سلام یا فرض نماز
یا منکر روزه یا زکوة ز روشن

رباعی

سیم بعمل چنانکه شخص بی باک
قرآن بلکه بگوید او چون خاشاک
یا از کتب حدیثه دین را بزند
با پاش و بمالد آن کتب را بر خاک

رباعی

آنکس که بعمد و اختیار از شهوت
یکی ز این سه عمل کند شود بجرمت

اسلام

اسلام ز دستش برود بیگفتگو بی
کافر شود او یقین نه دین نه ملت

رباعی

این است که وارد شده از معصومین
در ادعیه که ای خداوند مبین
منما مصیبت مرا در دینم
کان را که ز دین است بود کم زبین

رباعی

هرکس که بمذهبش زبان استخفاف
چون منکر فضل گریه بر آن اشرف
او را تو بدان فقط ز مذهب بیرون
مسلم باشد نه مؤمن آن بی انصاف

رباعی

اما شرط نجات چون ایمان است
اسلام چو تن ایمان بان تن جان است
پس بی ایمان نفع ندارد اسلام
این منکر بیچاره همی حیران است

رباعی در ذکر نوع خاصی از ارتداد که حکم خاصی دارد

گر فحش بپیمبر شنوی یا که امام
با قدرت اگر نکشتی آن بدفرجام
همو زن گناه وی بدان بهر خودت
خود را تو چه او بدان ز اشخاص لئام

رباعی

در آنکه ترا کشتنش قدرت نیست
عاجز هستی و یا که ترسیت ز کیست

در

در اینصورت ترا گناهی نبود
جز آنکه بان شخص تو تنهائی زیست [بری از او یعنی هجرت]

رباعی

آنکه بجان خود ترا رحم بود
پنهان مکو رده گرت فهم بود
گر زده زدین برون روی چون کافر
اینکار یقین مخالف حزم بود

رباعی

مؤمن دینش به از برادر داند
از بهر نگهداری او تن کاهد
مانند برادرش ورا حفظ کند
تا روز جزا نجات زاتش یابد

رباعی

دینت گوید امام خود یاری کن
~~خود رابفدای~~
در راه امام خود فداکاری کن
دیوانه بنوده اند همفتاد و دو تن
اشکی بعزاشان ز بصر جاری کن

رباعی

آنرا (هر) تو میداری که قدر دینش داند
ز آلایش دین خود نگه میدارد
دینش بگرفته قاف تا قاف تنش
تن را زبرای دین همی خواهد

رباعی

دین بود ام تشنه در کربلا آن بود
شد کشته و کرد حفظ دین
و...

وانها که شهید در رکابش گشتند
میدانستش عزیز تر از جانها

رباعی

شه را دیدند دستگیر دشمن
کرده تدبیر جان شریف او تن
دادند ز دست زندگی فانی
وز حق بگرفته عوض صد خرمن

رباعی

تن اسیر جان و جان سیر ایمان
ایمان که بود به شرف میدان جان
هرکس تن و جان کرد فدای ایمان
گیرش آید منفعت بی پایان
تمام شد التماس دعا دارم

رباعی در ذکر فروع دین اجمالاً

میدان تو فروع دین ده است ای سالک
ناجی دین دار دان و باقی هالک
صوم است و صلوة است و زکوة و خمس است
حج است و جهاد است نباشی تارک

رباعی

وان چار دگر امر بمعروف و دگر
نهی است ز منکرات ای نور بصر
من بعد تولا و تبرا را دان
پنج دین پنج و ده و را شاغر شمر

وکان اتمام ذلک فی یوم الثامن عشر
رمضان المبارک ۱۳[illegible]۴

رباعی

از مختصات مذهب شیعه که هست
دین قیم و باقی دینها پست
دان متعه حج و متعه زنها را
وان قول بتحریم نجاست است

رباعی

احمد که رسول حق و او را بنده است
حرمت و حلیت از او زیبنده است
ز غیر رسول از شنوی حرمت
عقل ار بودش بس خجل و شرمنده است

رباعی

گر بوده عمر شریک با پیغمبر
در گفتن حرمت بگفتش ده اثر

[illegible]

مخصوص عمر کر نبود از چه سبب
لنگند دیگر ز چنین شرعت

رباعی

حرمت اگر نبود از غیر رسول
مخصوص عمر چرا شد این طرفه قول
ور حرمت فقط وظیفهٔ بی است
پس قول عمر از چه نمودند قبول

رباعی

زاین گفتن حرمت از این بیت شعور
گفتم که پس بچه سفیه و بی نور
مخصوص خودش بچه چنین جهل و سفه
ورنه دیگری چرا نزد این طنبور

رباعی

هر کس که بمسند نبی کرد قرار
باید ز عیوب خلق باشد بکنار
در معرض دلالهای و بی معنی است
باید ز خودش چه قول او کرد فرار

رباعی

آنها که حقیقةً بوندی مؤمن
آنها که بشرع و دین بوندی موقن
از گفتهٔ خدا و گفتهٔ پیغمبر او
که درج کتاب تا گفتند این تعیین

رباعی

باید مسلم بهر چه فرمود نبی
باشد مسلم او نزد معلم چه صبح

غیر از تدریس و سلطنت او بسری

پس در آن بندش که [illegible] یا سفته است

رباعی

از محققان اهل این مذهب تمام

این که پیغمبر یا آنکه امام

از اول عمر تا بآخر باید

باشد معصوم از جمیع آثام

رباعی

در عمر ز بعد [illegible] او باید [illegible]

باشد و کذا بدین باشد پاک

از سهو و دروغ و همچنین [illegible]

باشد فارغ با کمند خلق [illegible]

نباشد رباعی

پس آنکه بچنین حال و صفات

ز بنده نباشد بوجوب طاعات

قابل نشود ریش او بر کل

پس کن تو رها دامن [illegible]

رباعی

باید نبی و امام از کل انام

در هر صفتی خوب ابا ذو الاکرام

باشد بهتر که کس نباشد مثلش

این هست وظیفه بهر [illegible]

رباعی

از محققان دین اثنا عشری

میران تو تقیه کن ز ترک [illegible]

رباعی

هر کس عملش مخالف گفته اوست
ایمان ورا اعتبار میدان اینروست
قول عمل هر که موافق باشد
او را ایمان مستقر نیکوست

رباعی

ای شیعه گر اخلاق و صفت رفع ...
رو کار خوان تو از روی آگاه
گاه گاه است بهر تا شیعه خاص
بالغه که بیاید توبه از آن راهی

رباعی

آنها که ز غیر حق شفا میطلبند
گویا که ز زهر دوا میطلبند
رو طالب حق باش و بدست او حق
باطل طلبان نجات ... میطلبند

رباعی

سنی که ز اهل بیت دل سرد بود
از اهل جهنم او بجا فرد بود
با هر که دلت گرم بود محشوری
باور کنند این اگر ورا درد بود

رباعی

سنی که بشیعه از برای شر عرب
دائم در جنگ و در نزاع است و تعب
دان وعده داد او بروز محشر
کانجا زان سه روز بگریزاست و هرب

رباعی

آنها که عمل بظن و تخمین کنند
بر قول کسی روند و تقلید کنند
نشناخته که حق بود یا باطل
فردا خود شان بخویش نفرین کنند

رباعی

فرمود بقرآن خدای متعال
گر حق که گذشت ما سوی دان تو ضلال
پس هر که بحق رسید در امید بیا
بعد از مردن کم نخورد در دنبال

رباعی

ار کس که بقول هر کسی گوش کند
گویا که پرستیده و را هوش کند
او گر ز خدا گفت تو عبد خدا
در کف شیطان زهر شیرین نوش کند

رباعی

ای صاحب وحی و خاتم کل رسل
ما را تو دلیلی بسوی خیر سبل
امید که فریاد رسی فردا
ما را در شفاعت شاه رسل

رباعی

هر کار کند مؤمن باکره حضال
باید بدلالت نبی باشد و آل
وا کس که بگفت زید و عمر است عالم
گر هست مقلد یقین که هست ضلال

رباعی

اگر که ز مجتهد گیرم احکام تقلید
ز آن مجتهد گیرم تقلید کو خود هم
از سیر کتاب و اخبار
حاکم حق را بواسطهٔ عقل سدید

رباعی

ز آن مجتهد گیرم تقلید ایمان
کو می نبود تابع نفس و شیطان
ترسد ز خدا باشد ز اختیار
گو ... [illegible]

[illegible]

رباعی

دان این ده و دو امام ای مرد قبول
منصوص همه هم ز خدا هم ز رسول
آنکس که بجز نص امامی بگزید
آیا چه جواب گوید ار شد مسئول

رباعی

آنکس که نباشد ز خداش منصوص
بودن تابع ورا بگو از چه خصوص
باشد که کند بیعت مغوی ز حق
دانم که حشر است و باشد ملعون

رباعی

آنکس که نخواهد شود از دنبال
از جهل مرید خویش صورت مقال
هم ضال بدان خدا او هم نیز مضل
گر خود نبود یقین که هست دجال

حق بودن
از مؤیدانه مذهب شعر اثنا عشری
کرد شده اتمام

رباعی

اندر مرض موت ابوبکر پیر | شد در بر او گروه [illegible]
بودی تو بحق در این خلافت یا نیز | گفتا که نبودم یا [illegible]

رباعی

گفتا که اگر خلیفه بودی تو بحق | لیکن ز ره بر اولاد تو بنشسته این حق
ورنه که با حق تو خلیفه بودی | کی تو به درستی او تیره بردی بحق

رباعی

در این مسئله اگر گشته ای تو | ناحق بود در این دم ز حق تو
بهر چه عمر او است به پیر حیات | در وقت مرگ [illegible]

رباعی

گفتا که جواب سرایان دیوانه | یا باطل بود یا حق این چه بهانه
چون کرد عمر سعی در این کار که | باید برود از خانه جهان آن جانه

رباعی

رباعی

دان این ده و دو امام

منصوص همه هم ز خدا اند

آنکس که بود نص امامی بکـ

آیا چه جواب گوید ارشد مسـ

رباعی

آنکس که نباشد ز خدایش منـ

بودن تابع ورا بگو از چه حـ

باشد که کمیت منصوص ز حق

دانم که حبتر است و شد ز لعـ

رباعی

آنکس که بخواهد شود از دنبال

از جهد مرید خویش صوت مقال

هم مثال بداند خدا او هم تیز مضـ

گر خود یقین که شد دجال

خوبست

از موید سنه مذهب شعر اثنا عشری

گرانقدر امثالهم

رباعی

آنکه در مرض موت ابوبکر پیر — شد در بر او بکر زهر گویند

بودی تو یقین در این خلافت یا خیر — گفتا که تو بودم یا نه

رباعی

گفتا که اگر خلیفه بودی تو یقین — بگذر ز ره ولادتو پس حق

ور که نباشی تو خلیفه بودی — کی تو به ورثی را تو بره بر دیگری

رباعی

درین مسئله اگر که تو خلیفه — ناحق بود درین دم ای حق

هر چه عمر تو ای پیر جاه — وفا ظلمه بعد بر کس که ..

رباعی

گفتا که در این سرای دیوانه — یا باطل بود یا حق این خانه

چون کرد عمر سعی در این کار — باید برود از خانه تا آن خانه

رباعی

شرط شده بین حق و عمر   کو را کنم خلیفه زنم و مُهر

دل بیعت داد عمر با این شرط   پس بیعت را نکرد حیله بنا کرد

رباعی

از این تو بفهم کاین خلیفه سازی   بوده چه میان دو کار بازی

ملحوظ در آن نبوده حق یکذره   جز غصب بُد غرض از این کار بازی

رباعی

غیر از حق دیگر چه دارد کلاه   هر کس تو بگیر کان ناخوب باشد

کی حق و نبوده تو بیا   شاید نشود گرفته که بوده

رباعی

[illegible] پس از قضا [illegible] از حق   با حق باید همه بر خوانند

از کیست [illegible] کنه [illegible]   [illegible] گوید

رباعی

گر رضی هر دو حق بشناخت   بر رافضی [illegible] دارد

گو صد [illegible] هر دو   [illegible]

رباعی

ایضا از مؤیدات

رباعی

هر کس بکند دست دیو از دل به   بسته فردوس را [illegible]

باید که بدو [illegible] او نشود دور   ورنه ز غرض تو [illegible]

رباعی

بس قصه صحابه گر که با پیغمبر   از جان و دل دوست [illegible] عشق دگر

[illegible] خیر از اصحاب حقیقت   کو [illegible] که دختران [illegible]

رباعی

با [illegible] و دشمن   [illegible] ان رسول [illegible]

یا گر بوده [illegible] نزد یاران عزیز   کو با هر اصحاب [illegible]

رباعی

بو بکر و عمر ز بهر ای بتول   بودند مقرب در بر رسول

کایک [illegible] قرانند [illegible] را   لکن بُد قبر [illegible] مجهول

رباعی

پس این همه تا قریشی بر پیش هر   بر صدق گرده شیعه کل دو [illegible]

گردند [illegible] غضب [illegible] فاطمه و علی [illegible]

رباعی

راضی چه شوی خاطر ما را | چون ظلم بود بیان ما را
لابد بعلی کرد وصیت کاین | شب دفن بما را نقیصه آیان

رباعی

سنی اگر این فکر کند از انصاف | از مذهب او برادر تو دو گشته خلاف
دانند بود دو ند اهل نفاق | آن دو پلید اظهار خلوص پیش ایشان کرده

رباعی

ور نه دو قبر ستر او خود بچه خود | یکدختر پیغمبر شخصی محمود
میرد تشود قبر ترتیب معلوم | در قبر محمد و قبر آید مقصود

رباعی

ای متعه دو دست آب بر شخص | خود ده انصاف نیستی گر که غبی
سازد او او سالها این | هر کس بینه به عقلش و عجبی

رباعی

اذن فرمه شیعه چه گر رسول | فرمود میدان چه جزا دیده
چون جزء سعی ماعنی ایشان گیر | پیراهن صنعتش بود ثواب تاول
در فرد رسول که نیم از حسین | خود دوست ترا ابیا نور عینی
آنکه شیعه دو در قبر او فرخ | دیگر رحمه زشمر و حسین

رباعی

مارا چه اگر شیعهٔ حیدر گویند
از ما همه انصاف و مروت جویند
از ما سر زد خلاف تقوی عملی
با آنکه نکو نید پی بد گویند

رباعی

فرمود امام بهر ما باید زین
آن شیعهٔ ما نه بهر ما باشد شین
پس شیعه بد اخلاق نباید باشد
رو خلق حسن بجو بمانند حسین

رباعی

از بهر قبول علمهات مدام
کن سعی فزون ز بعد تصحیح تمام
کز هست عمل کثیر و غیر مقبول
ایا نجه در دست خورد از جاهل خام

رباعی

از بهر قبول اهتمامت باید
ان خیر که شد قبول کارت آید
فرمود عمل ز متقین است قبول
پس با تقوی عمل کم ارید شاید

رباعی

تقوی یعنی که در تمام اوقات
پرهیز کنی ز معصیت از خوش ذات
تا ترک کنی محرمات شارع
فاعل باشی تو واجبات و طاعات

رباعی

در انکه ز اغوای شیاطین لعین
روزی افتی بمعصیتی با دین
فورا بکنی توبه و نادم گردی
تکلیف کنه کار همین است و همین

رباعی

هر کس که ز روی جهل و تقصیر و غرور
در دست شیاطین و هوا شد مزدور

کو توبه کند توبه که این است دوا
بر حق بر ذیکه گردد از شیطان دور

رباعی

نومید ز رحمت خدا نتوان بود
کاین خود گنه بزرگ گردد معدود
باید که گمان خود بحق خوب کنی
آمرزنده است ذات پاک معبود

رباعی

با حق تو دمی ز روز یا شب گاهی
شو گرم مناجات و دعا گاه گاه
آهی کش از آنکه عمر کردی ضایع
در غیر رضای حق برفته راهی

رباعی

چون حق دانسته صدق گفتار تورا
آمرزد و تخفیف دهد بار تورا
یعنی که کند عفو و ببخشد گنهت
آزاد کند مرغ گرفتار تورا

رباعی

از بهر شفا برای بیمارانت
از بهر دفاع هر بلا از جانت
از بهر هدیه بهر روح اموات
از بهر دفاع بدی از یارانت

رباعی

از مال حلال خود تصدق بنما
یعنی که برای حق بده بر فقرا

تا هم تو رسی بحق و هم شخص فقیر
از بخل ای شود کسی مرد خدا

رباعی

آن صدقه که میدهی تو از مال حلال
کم کی شود اندر بر حق متعال
وسعت بدهد تورا همی در روزی
یا پرورشش که تا شود مثل عالی

رباعی

اول بدهی نیت آن صدقه خویش
یا بهر خودت و یا پدر مادر خویش
تا آنکه شود تورا بعبرت مونس
حق میدهد آن مراد تو ای درویش

غزل

رباعی

گر صدقه دهی برای خود و عاجل
زنهار بعشقش نسازی باطل
مدح و طمعی تو از مرد فقیر
اصلا مطلب چه مردمان جاهل

رباعی

تو اینکه صدقه چه میدهی محض خدا
منما غرض دگر بدان ضم / اصلا
خالص و از نیت که خدا
از تو بکند قبول و دهی تو جزا

رباعی

دارا تو اگر فقیر ذی ارحامی
بر غیرش اگر صدقه دهی دانی خامی

رباعی

چیزی که نبری تو روزی ای نور دو عین
کورا بنظر در آور و ذو العینین
باید تو از آن چیز بادهم بیر
ورنه تو ز قهر حق گریزی به این

رباعی

گر چیز خوری که [illegible] پنهان
ورنه بکشنده از [illegible] پشیمان
ور تو بخشانده زو بی از آن خلعت
گردی هدف بلا تو چاشت ایجان

رباعی

خواهی تو اگر شوی به دنیا دین دار
من هر چه بگفتم تو بر هنت بسیار [illegible]

۵۷

رباعی

میباش تو دوستدار خوبان جهان
وانگه بکن آن عمل که کردند ایشان
ایضاً میباش دشمن حزب بدان
پس ترک کن آنچه را نمودند آنان

رباعی

تا حشر تو در حشر شود با خوبان
سازند ترا جدا ز اشرار و بدان
باشی تو بجنت از عذاب آسوده
وانها باشند در جحیم سوزان

رباعی

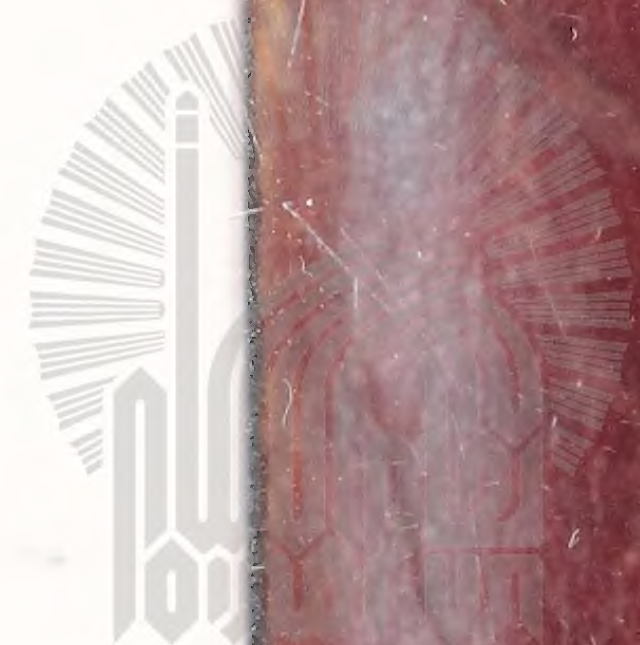
روزیکه شود ندا ز صقع یزدان
وامتازوا الیوم ازین زمره بر آن
گردند ازاین ندا خلایق بدو نیم
نیمی در خلد و نیم اندر نیران

[illegible]










رباعیات
۱۳۱۹۶